

نوجوانات

گوست

هفته نامه نوجوانان ایران
سال سوم - شماره ۱۶
شماره پیاپی ۱۲۸
پنجشنبه - ۲۸ تیر ماه ۱۳۸۶
قیمت: ۲۵۰ تومان



کتابخانه ای خاصی
متن و درسی



همراه با
نامه طنز

سه راه مرجعی

دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س)

سال سوم - شماره ۱۶

مدیر مسؤول: مهدی ارجانی
سردبیران: افشین علاء - محسن وطنی
دبیر تحریریه: زهراء دات موسوی محسنی
مدیر هنری: حامد قاموس مقدم

hghm97@gmail.com

صفحه آرایی: لیلا بیگلری
گروه هنری: سروش مسعودی
سارا قاموس مقدم
پریسا پیاده روی مقدم
مجید صالحی
نعمیم تدین

اعضای تحریریه: اسماعیل امینی

قریان ولیئی

ناصر فیض

محمد رضا تقی دخت

مزگان بهمنش

دلارام کارخیران

افسون حضرتی

حبیب بابایی

محسن رخش خورشید

مریم شکرانی

سارا جمال آبادی

عبدالله مقدمی

مسعود اختنی

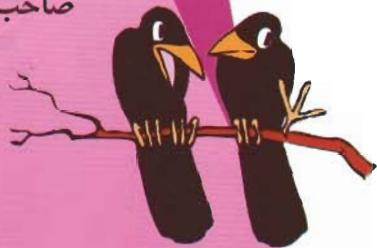
مدیر اجرایی: هیرو نامداری

ویراستار: حسام الدین قاموس مقدم

تلفکس: ۸۸۸۳۶۷۹۲

پست الکترونیک:

doost_nojavanian@yahoo.com



آداب دلان دیگرند.....	۱۶
داغمه داغمه.....	۱۵
فتح مکه و آغاز دوران ثبات.....	۱۴
هنر برای همه.....	۱۳
دیروز با ما کسی بود.....	۱۲
شورة سر.....	۱۱
کاغذ نمکی.....	۱۰
جدول.....	۱۰
جنگل انتظار.....	۹
در گوچه باغ حکایت.....	۸
حکما از این فقره سریالها متصل دیدهاید.....	۷
سیاست ما عین دیانت ماست.....	۶
پرسش و پاسخ پیرامون ویندوز ویستا.....	۵
دوباره جمعهای رد شد، دعا کن.....	۴





اینکه جزئی از او باشند که خود حضرتش فرمودند: «اگر شی هالک الا وجهه»

این نکته را هم فراموش نکنید که خداوند دلشکستگی بندگانش را دوست می‌دارد و چنان که خود فرموده‌اند خداوند در دلهای شکسته خانه دارد و به همین خاطر دعای دلهای شکسته را زودتر مستجاب می‌کند پس هر وقت دلتان شکست و احساس دلتنگی کردید یادتان باشد که زیر باران رحمت خداوند هستید و دعا کردن را فراموش نکنید.

سومین نکته در آداب دعا کردن این است که در دعا بهترین چیزها را از خدا بخواهیم و آن بهترین چیزها را با بهترین کلمه‌ها و بهترین جمله‌ها از خدا بخواهیم. نیایش باید پر محتوا و زیبا باشد و این چیزی است که شاید همه ما آن را بلد نباشیم؛ یعنی شاید ندانیم آن چیزهای خوب را با چه زبانی از خدا بخواهیم یا اصلاً فکر نکیم که زبان و دهان ما به خاطر گناهانی که می‌کنیم لایق گفتوگو با خداوند نیست. آن وقت است که خدا را با زبان و دهان آدمهای پاک می‌خوانیم یعنی دعاها بی‌را می‌خوانیم که پیش از این از زبان امامان معصوم ما علیهم السلام نقل شده است. کتاب مفاتیح الجنان که حاج شیخ عباس قمی آن را گردآوری کرده است مجموعه‌ای از دعاها بی‌را که از امامان معصوم نقل شده است، در خود دارد. در هفته‌های آینده، البته اگر زنده بودم و اگر خدا خواست، درباره این کتاب چیزهایی بیشتری برایتان خواهم نوشت.

آداب دافان دیگر ند...

هفتة پیش تا اینجا گفتیم که دعا کردن اسباب و وسائل خاصی دارد و اگر این اسباب و وسائل مهیا نباشد دعا کردن نتیجه مطلوبی در پی نخواهد داشت. یکی از این اسباب و لوازم آداب دعا کردن است. البته این موضوع با آنچه مولانا در داستان موسی و شبان نقل می‌کند متفاوت است و نباید با آن اشتباه شود. در آن داستان چون مسئله ارتباط بnde با معبد مطرح شده است مولانا گفته است:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو
این بیت عوام مردم را مدد نظر دارد و به گمان من از خواص مردم و از بندگان مؤمن خدا که مثل من و شما چند کلاس هم درس خوانده‌اند، انتظار می‌رود که در هنگام گفتگو با معبد یگانه هستی آداب بندگی را نیز به جا آورند. به خاطر همین آداب است که بزرگان ما با وضو با خدا نیایش می‌کنند و با وضو با خدا حرف می‌زنند. یادتان باشد که اولین فایده با وضو بودن این است که شیطان از ذهن و فکر شما دور می‌شود و شما آمادگی بیشتری برای حرف زدن با خدا پیدا می‌کنید. یکی دیگر از آداب دعا کردن خضوع و خشوع در برابر معبد یگانه است. اویی که دعا می‌کند باید به این درک رسیده باشد که یگانه هستی، ذات اقدس حضرت حق است و باقی موجودات، وجود خویش را از رحمت او یافته‌اند و در حقیقت تنها اوست که موجود است و هیچ چیز به غیر از او نیست و بندگان نیز نخواهند بود مگر



داغه! داغه!

مطمئن باشید ادامه نخواهد داشت زیرا اساس ندارد. اصلاً باید به این مقوله، به چشم تفریحی و گذرا نگاه کرد. سینما و تلویزیون یک فرهنگ است. در فرهنگ که نمی‌شود تفریح کرد. بچه‌های عزیز، می‌فهمید چه می‌گوییم؟ اگر غیر از این باشد، می‌دانید معنی اش چیست؟! یعنی دویدن و به جایی نرسیدن. موقعیت تئاتر امروز چه تفاوت‌هایی با زمان شما دارد؟

خیلی‌ها می‌گویند آن موقع اصلاً تئاتر به معنای صحیح وجود نداشت. اینها چون خود در این زمینه فعالیت نداشته‌اند، این را می‌گویند در صورتی که حتی از لحاظ موقعیت مکانی هم وضعیت آن موقع بهتر بود. دانشکده هنرهای زیبا بود، اداره تئاتر، جامعه باربد، تئاتر هنر، تئاتر فرهنگ، تئاتر شهرزاد، تئاتر کسری، تئاتر فردوسی و... هر کدام با تشکیلات کاملاً جدی وجود داشت. الان در سرتاسر این شهر بزرگ، تنها یک تئاتر شهر هست و چند سالان زیرزمینی اش.

نظر شما درباره بازی نوجوانان در سینما چیست؟

من بازیگران جوان امروزی را به دو دسته تقسیم می‌کنم. یک عده فقط به واسطه چهره وارد شده‌اند که البته ماندگار نیستند و تعدادی واقعاً عاشق هستند و حرارت عشق را می‌شود به وضوح در بازی‌شان درک کرد، مثل «بهرام رادان».

آیا آقای ورشوچی هم به واسطه عشق،
وارد دنیای بازیگری شد؟

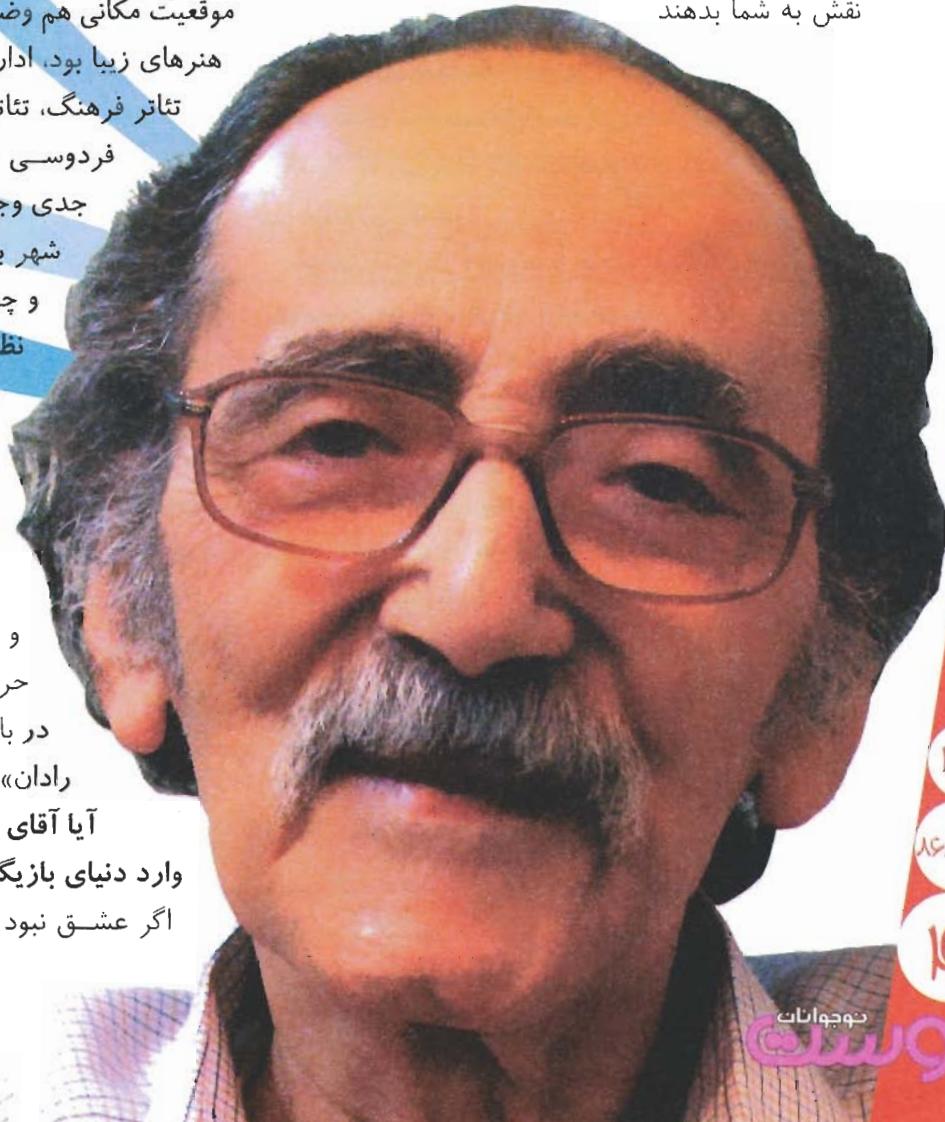
اگر عشق نبود من هرگز دوام نمی‌آوردم. خدا را شکر من از آن دسته

دوست دارید شروع صحبت شما با نوجوانان چه باشد.

اصولاً بارها از نوجوانها این را شنیده‌ام که چرا مُدام ما را نصیحت می‌کنید؟ اما عزیزان من، من تذکر می‌دهم. تذکر به خوبیها و دوری از بدیها و اینکه برای بازیگری سه چیز حتمی و لازم است: اول عشق، دوم استعداد و سوم سواد کافی و اطلاعات عمومی.

داشتن سواد و اطلاعات چه قدر ضروری است؟

اگر سواد دانشگاهی و مدارج بالا باشد، خیلی بهتر است از اینکه بروید و از کسی خواهش کنید، آن وقت شما را با هزار متن ببرند برای سیاه لشکری یا اگر هم یک نقش به شما بدھند



چشمهاش از بی خوابی و خستگی، حسای سرخ شده است. نیم خیز می شود و ساعت شب نمای بالای سر پدرش را که آرامی جمع می کند و چراغ کردسوز را فوت می کند. ساعت ۴ صبح است. کاغذ هایش را به بوش از پشه بند بیرون می آید. پله های نر دیان را دو تا یکی می کند، می رود سر حوض و وضو می گیرد. در خواب هم یکبار دیگر نوشته هایش را در قالب اجرای تئاتر، مرور می کند. خودش را در نقش نادر شاه و هر کدام از دوستان را در نقشی دیگر می بیند. مادر کار سماور و روشنی دست ساز پدر منتظر نشسته تا مثل همیشه بگوید: «محمد جان، بدو یا که سماور پسر صحابه اش را که می خورد، کاغذ هایش را زیر بغل می گیرد و از میان گلدن های شمعدانی می گذرد. مادر می پرسد: «امروز هم دیر می آیی؟» فدات بشم، هر روز همین ۱۴ می پرسی!» و از در بیرون می (و). بعد از کلاس، او و دوستانش دور هم جمع می شوند و دیالوگ های نوشته شده می خوانند. بعد، محمد هر کدام از دوستانش را برای نقشی تعیین می کند. دیگر جشن فارغ التحصیلی بچه هاست و گروه تئاتر مدرسه، مثل همیشه یک تئاتر به کار گردانی محمد اجرا می کند.

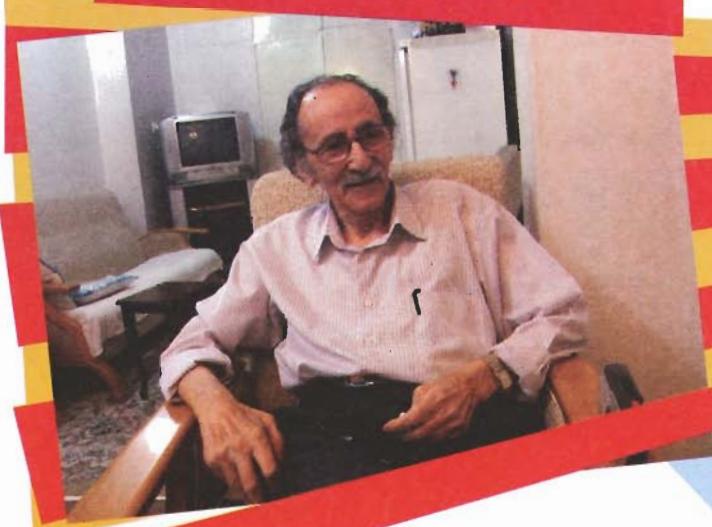
آدمهایی هستم که دستم را روی زانوی خودم گذاشتم و همت کردم و از همان آغاز، از دوران مدرسه که تئاتر را پنهانی و دور از چشم خانواده شروع کردم (زیرا آن موقع این هنر را بد می دانستند و معتقد بودند که نوعی مطربی است)، تا پایان فعالیتم، همیشه عاشقانه در صحنه حضور داشتم.

ممکن است خاطرات خود را از شروع این هنر بگویید؟ از اولین تئاتر خود در مدرسه.

من از ۱۲-۱۳ سالگی در مدرسه فرهنگ در همین خیابان «سیروس» تئاتر را شروع کردم. تقریباً تمام کارهایش با خودم بود. قصه ها و افسانه ها را به شکل نمایشنامه می نوشتم، کار گردانی و بازی هم می کردم. لباس برای بازی را هم با دوستان اجاره می کردیم؛ از آن صندوقهای بزرگی که داخلش پر از لباس بود. در مدرسه هم، در گوشه ای از محوطه یک سن می ساختیم و اولیاء و مریبان را دعوت می کردیم. یک گلدان نقره ای کوچک هم جایزه مان بود. اولین کارم، افسانه ای بود به نام «خسرو دیوزاد».

ورود به دنیای بازیگری به راحتی امروز بود؟ اصلاً! خود من پس از اینکه مدت ها در مدرسه فعالیت کردم، تصمیم گرفتم وارد دبیرستان نظام شوم و این هنر را ادامه بدهم که متأسفانه پدرم فوت کرد و من در این مقطع متوقف شدم. آن موقع ۱۷ ساله بودم اما آن عشقی که گفتم برای این هنر لازم است، به سراغم آمد و من تصمیم گرفتم شبها درس بخوانم و روزها کار کنم. خدا رحمت

کند دایی ام را. «زرگنده ای» در این دوران بسیار همراهم بود. پس از سه چهار سال به هنرستان هنرپیشگی رفتم. بعد وارد تئاتر لاله زار شدم. یکی دو سال هم آنجا بودم و در صحنه نیزه به دست می گرفتم. بعد نمایشنامه خوانندم و آرام آرام بالاتر آمدم. خلاصه اینکه من هم مثل کسانی که عشق و استعداد و صبر داشتم، ماندم و بعد از دو سال که در جامعه باربد بودم گروه تئاتری را تشکیل دادم که با آن گروه بسیاری از شهرهای ایران را گشتم و تئاتر اجرا کردیم. شهرهایی مثل



خانم «شهره لرستانی» برای تشکیل خانه پیشکسوتان بسیار تلاش کرد اما متأسفانه بنا به علی تعطیل شد اما چه خوب که خاطرم آمد. اینجا می خواهم از یک دوست نیکوکار و کوشانش کنم. از آقای «داود رشیدی». چون او بیمه را در خانه سینما آورد. الان من مستمری بگیر هستم. از وزارت ارشاد هم بخارط ۵۰ سال سابقه بازیگری مستمری می گیرم. خدا را شکر.

شما نقشهای بسیاری را در تئاترها و فیلمهای مختلف ایفا کرده اید. در این میان نقش «آسپیران غیاث آبادی» در دایی جان ناپلئون به اعتقاد بسیاری، از نقشهای ماندگار شماست. نظر خودتان در این باره چیست؟

نقش آژان آن زمان را خیلی خوب پیدا کردم. شبیه آن نقش را در آژان «دزدان مادر بزرگ» هم بازی کردم. آژان آن زمان برعکس این یکی خیلی خوشحال و خوش تیپ و تو دل برو بود. اما این یکی بخارط عشق به مادر بزرگ به بدبوختی افتاده بود. (می خندد)

از سریال دایی جان ناپلئون چه خاطرهای دارید؟

روزی که با آقای «ناصر تقوای» برای ایفای این نقش قرارداد بستم تنها به ۱۲ ساعت کار و چند اصول دیگر اشاره شده بود که من امضا کردم. بازی و تمرین شروع شد، بعد از دو سه پلان آقای تقوای آمد و به من گفت: «ورشوجی، تو خیلی زحمت کشیدی و حالا که این همه به ما کمک کرده ای، یک کمک دیگر هم بکن.» پرسیدم: «چه کمکی؟»، گفت: «باید به خاطر نفشت، سرت را بتراشی.» خوب آن موقع من موهای خیلی پر پشتی داشتم. انجام چنین کاری خیلی مشکل بود. او گفت: «از آقای اسکندری - گریمور - پرسیدم که یک کلاه گیس برای شما چقدر آب می خورد، او گفت ۷۰۰۰ تومان، آن هم از نوع خارجی، ضمن اینکه بعد از چند بار استفاده، خراب می شود و دوباره باید یکی بخریم.» در هر حال آنجا هم آن عشق به سراغم آمد و من راضی شدم.



ر فسنجان ،
تبریز، آبادان، خرمشهر
و.... یادش به خیر.
از همبازیهای آن موقع کسی را به یاد
دارید؟

بله، آقای «رضاعظیع»، خانم «صدارتی»، خانم «پروین سلیمانی»، خانم «شهلا ریاحی»، مرحوم «نعمت الله گرجی» آقای «ناصر گیتی جاه»، ... خانم سلیمانی در بسیاری از اجرایها در کنار شما بودند، بازی ایشان را چگونه دیدید؟

من و خانم سلیمانی در بسیاری از فیلمها و تئاترها همبازی بودیم. برای همین این شببه به وجود آمده بود که ما زن و شوهر هستیم. خانم سلیمانی، بسیار با استعداد بود. خصوصاً اینکه در تئاتر و کار طنز، بداهه‌گویی خوبی بود.

چه مدت است که از وادی بازیگری دور شده‌اید؟

حدود دو سال است. البته خوشبختانه با تأیید خداوند، یادگار هنر شصت سال پیش تئاتر هستم و سنم حدود ۸۰ سال است. بعد از شصت سال الآن متأسفانه به علت ناراحتی قلبی دیگر نمی‌توانم فعالیت کنم. البته گاهی دوستانم مثل آقای فراهانی، آقای میامی و... لطف می‌کنند برایم کارت دعوت می‌فرستند.

از خانه پیشکسوتان چه خبر، هنوز هم فعالیت دارد؟

او را می‌گیرد و به نزدیک دستگاه پرس لباس (دستگاه اتو) می‌برد. دستگاه را خاموش کرده بودند و قرار بود صدای فیش فیش آن را هم صداگذاری کنند. اما همینکه رسیدی سر گرجی را روی دستگاه می‌گذارد فریاد خدا بیامرز - گرجی - بلند می‌شود که «داغه، داغه». نگو دستگاه را تازه خاموش کرده‌اند و هنوز داغ است. از فعال هستند؟

خیر! «ناهید» و «نسرین» دخترانم ازدواج کرده‌اند و خدا را شکر خوشبخت هستند، پسرم مهندس متالوژی است و خدا را شکر زندگی خوبی دارد. هیچکدام از نوه‌هايم هم در این وادی نیستند.

ارتباط شما با نوه‌های نوجوانان چگونه است؟ عاشق هم هستیم. خدا را شکر خانواده خوبی دارم. خصوصاً همسرم، زنی متدين و بسیار خوب است و برای من بسیار زحمت کشیده است.

سرم را تراشیدند و یک کلاه شاپو حصیری به من دادند. آن موقع پس از تمرین برای اجرای تئاتر «آی باکاه، آی بی کلاه» به جامعه باربد می‌رفتم و تا دیر وقت بیرون از خانه بودم. آن شب هم نیمه‌های شب به خانه رسیدم. بچه‌ها در حیاط خانه خواب بودند. با صدای در بیدار شدند و در جایشان نشستند، به آنها گفتم بچه‌ها خوب نگاه کنید، یک سورپریز برایتان دارم. بچه‌ها با هیجان نگاه کردند و من یکدفعه کلام را از سر برداشتمن (می خنده) دختر بزرگم تا سر تراشیده من را دید، جیغی کشید و همسرم به صورتش زد که چرا اینطوری شدی، چرا به ما نگفته‌ی؟

از «هزار دستان» بگویید، از مرحوم «علی حاتمی». مرد بسیار خوبی بود. دست و دل باز و متفکر. از معده کارگر دانهایی بود که دیالوگهایش را سر صحنه آماده می‌کرد. یکی از بزرگترین کارهایی که یک کارگردان می‌تواند بکند، همین است که دیالوگهایش را فی البداهه و سر صحنه بنویسد و به بازیگران تحويل دهد.

برای بازیگرها مشکل نبود؟

در کارهای حاتمی، همیشه، همه حرفه‌ای بودند، مگر کسی که سیاهی لشکر بود.

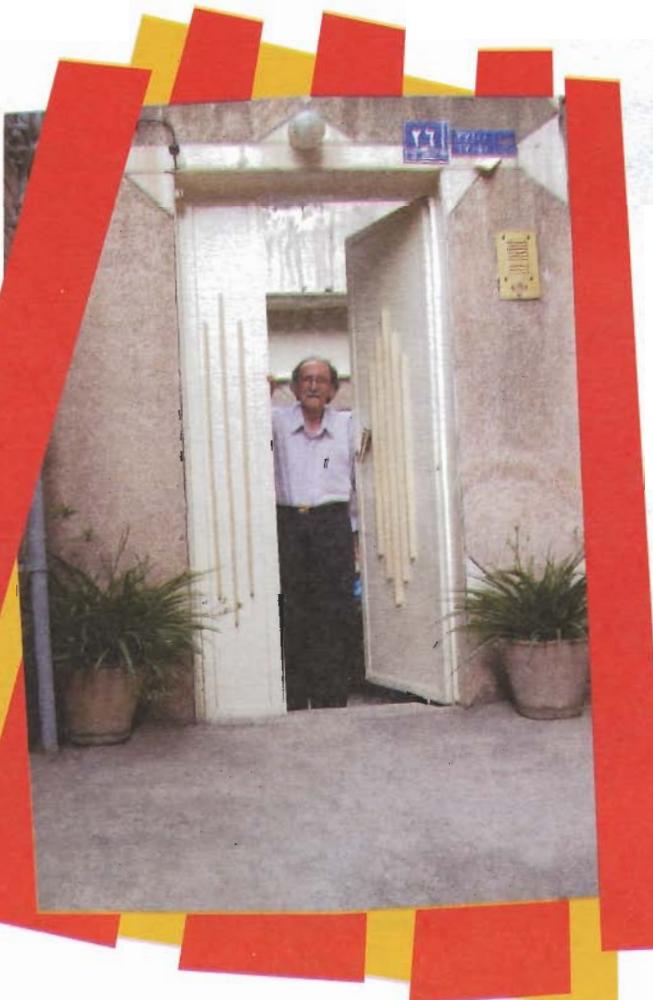
شما قطعاً از هزار دستان هم خاطره‌ای دارید.

صحنه‌ای بود که من باید پای آب زرشک فروشی می‌ایستادم و آب زرشک می‌خوردم. حاتمی فقط تا این حد به من گفته بود. از ادامه کار اطلاعی نداشتم. همینطور که مشغول خوردن آب زرشک بودم، ناگهان کسی محکم به شانه‌ام زد.

من هول شدم و طوری لیوان را پرت کردم که تمام آب زرشک روی کت و شلوار سفید آقای رسیدی ریخت و با تعجب گفت: «چرا اینجوری کردی؟» و من گفتم: «من اصلاً نمی‌دانستم قراره شما بزنید روی شانه من!». همه خنده‌یدند و بازی دوباره تکرار شد. در هر حال در آن صحنه قرار بود آقای رسیدی از من بپرسد که آقای «گرجی» کجاست و من آدرس اتوشویی را به او بدهم. صحنه اتو شویی هم خیلی جالب بود.

ماجرای آن صحنه را هم برایمان بگویید؟

بله، در آن صحنه رسیدی وارد اتوشویی می‌شود که گرجی را بی خیال می‌بیند و خیلی عصبانی می‌شود. سر



فتح مکه و آغاز دوران شاگ

سال‌های سکونت محمد صلی الله علیه و آله در مدینه، سال‌های دعوت آرام اعراب به اسلام بود. در این سال‌ها، پیوسته اعراب از همه جای شبـه جزیره آمده بودند و به دعوت محمد صلی الله علیه و آله لبیک گفته بودند. هم از این روی، در این سال‌ها، اسلام رمق و رونقی یافته بود و قدرت و عذتی، پیامبر ما، اما شش سالی بود که به مکه درنیامده بود و نه حجّی گزارده بود و نه از احوال شهر نوجوانی و جوانی خود خبری داشت. علاوه بر این‌ها، یاران محمد صلی الله علیه و آله نیز که سال‌ها پیش خانه و کاشانه و خویشان و کسان خوش را در مکه رها کرده بودند، اندک‌اندک در سایه قدرتی که اسلام یافته بود، به این اندیشه می‌افتدند که در تقاض آن بدی‌ها و سختی‌ها که قریش بر باقی مانده زاد و رود آن‌ها کرده بودند، افاده‌ی بکنند؛ به خصوص که اسلام اکنون می‌توانست آهنگ برابری مسلمانان مدینه را در برابر کفار مکه سر دهد.

سرانجام محمد صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت با جمع

زیادی از یاران و همراهان، به سمت مکه روی کرد

به عزم حج گزاردن و تا "حدبیه" که در

دو فرسخی مکه قرار داشت پیش آمد. اما

در آن‌جا با لشگر قریش برخورد کرد و

وقتی قصد حج وی و یارانش مطرح شد،

قریش که مانع ورود شده بودند، با دیدن

اصرار پیامبر و یارانش، گردن به پیمان

صلحی نهادند و ساله، مشروط به آن که

در سال بعد، محمد صلی الله علیه و آله

و یارانش به مکه بیایند و

حج بگزارند. این

پیمان صلح، "صلح

حدبیه" نام گرفت.

یاران پیامبر هم با

وجود نارضایتی که

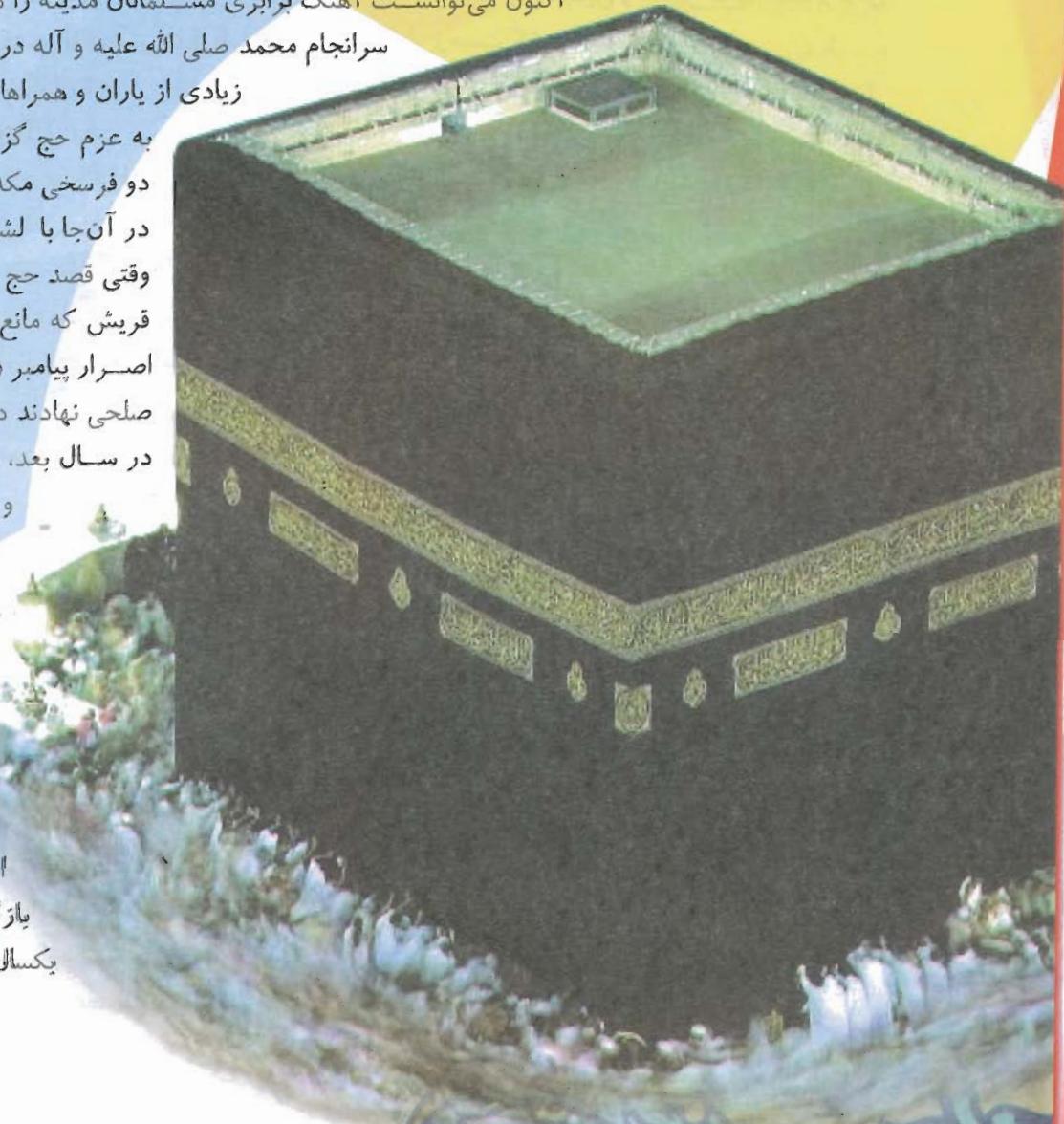
از ماجرا عدم ورود

به مکه داشتند، اما به

احترام پیمان صلح پیامبر،

بازگشتن و در طول مدت

یکسال، با همراهی پیامبر کارهای



بام کعبه رفت و اذان گفت و بدینسان صدای اسلام در شهر مکه، پایتخت کفر آن روزگار طنین انداز شد با این فتح، محمد صلی الله علیه و آله دیگر فقط پیامبر و بزرگ مدینه نبود، بلکه او اکنون شبه جزیره عربستان را در فرمان پیامبری خود داشت و قبایل و توابع هم، اندک اندک می آمدند و به اسلام می پیوستند.

در حقیقت، اسلام با فتح مکه، فاتح شبے جزیره عربستان شده بود و حتی یهود و نصارا هم با قبول جزیره و خراج، به همزیستی با اسلام روی می آوردند. پس از سامان دادن کار مکه، پیامبر ما، به مدینه بازگشت تا کارهای دیگر را سامان دهد. در این ایام جزیره عزیمت می یافت برای دعوت دیگران به اسلام. اکنون محمد صلی الله علیه و آله اسلام را در سرزمین کفر حاکم کرده بود و دیگر سودای خاصی نداشت؛ نظام اداری و حقوقی و معنوی اسلام، مثل زکات و روزه و خمس و حج و... مقرر شده بود و قوانین معاملات و مبادلات، رایج و قانونی شده بود. صدای اسلام در سرزمین کفر، تنها صدای حاکم شده بود و محمد صلی الله علیه و آله دعوی را که با سختی آغاز کرده بود، در پله‌های نهایی اتمام می دید. سیره و منش و اخلاق پیامبر هم در این سال‌ها، مایه آشنازی و الگوی مسلمانان بود؛ مهریانی، برادری، خوش خلقی، تقوا و بسیاری صفات عالیه اخلاقی دیگر، آخرین آموزه‌های محمد صلی الله علیه و آله بود که در این سال‌ها و در خلال دعوت خدایی اش، به مسلمانان می آموخت. قهرمانان قصه ما، اکنون روزگار پس از میان سالی را می گذارند؛ در قامت پیامبری یه شایستگی تمام... در قامت "پیامبر اسلام".

مهمنی کردند، یهودیان خبیر را شکست دادند و اسلام را در جاهای مختلف شبے جزیره نشر دادند. محمد صلی الله علیه و آله خود نیز نامه‌های معروفش را به سران کشورهای همسایه چون ایران و روم و جبهه مصر، در همین ایام فرستاد و به دعوتش جنبه‌ای جهانی بخشید. در سال هفتم هجرت، محمد صلی الله علیه و آله با دو هزار نفر همراهان، طبق وعده با قریش، به مکه درآمد و حج گزارد و سه روز در مکه ماند. در همین سه روز هم عده زیادی به اسلام گرویدند و مهمترین آنها از سران و سرداران کفار، "حالدین ولید" و "عمرو عاص" بودند. محمد صلی الله علیه و آله اگر چه دوست داشت ایام بیشتری را در مکه بماند اما به اصرار قریش، شهر را وانهد و به مدینه بازگشت. دو سال پس از پیمان صلح حدیبیه که نفی هر گونه زد و خورد علیه مسلمانان در آن مورد موافقت قرار گرفته بود، طایفه‌ای از منسوبان قریش به نام "بنی بکر" به "خراعی"ها که هم پیمانان پیامبر بودند، حمله برداشت و تجاوز کردند. جمعی از قریش هم، گویا در این ماجرا با "بنی بکر" همراهی کرده بودند. این تجاوز، عملًا نقض پیمان حدیبیه بود و پیامبر نیز در حمایت از خراعی‌ها لشگری ده هزار نفری فراهم کرد و به سمت مکه حرکت کرد. قریش که قدرت سپاه اسلام را دید، وارد جنگ نشد و محمد صلی الله علیه و آله بدون خونریزی و کشتار وارد مکه شد، اما این بار نه به عنوان میهمان و موقت، بلکه به عنوان "فاتح مکه". ابوسفیان در این مقابله، اسلام آورده و تسلیم شد و سایر قریش نیز، فاتح مکه، جز دوازده تن از سران قریش را که ظلم بسیار در حق مسلمانان کرده بودند مجازات نکرد و در میان آن‌ها هم، تنها چهار تن را کشت و مابقی را مجازات‌های سبک‌تر داد. این رفتار پیامبر گونه، تنها پاسخ محمد صلی الله علیه و آله به ظلم اهالی شهری بود که بیست سال او را آزار و اذیت کرده بودند. پس از این، محمد صلی الله علیه و آله کجهه را گشود و دستور داد بیت‌ها شکسته شود و تصاویر از دیوارهای کجیه محو شود. کسانی را هم به اطراف مکه فرستاد تا بیت‌های قبایل را بشکنند و خبر فتح مکه را پرسانند. "بلال" غلام حبشه نیز در همین روز فتح، بر

هنر پرای همه

آبین: مثلاً اول درباره سینما حرف بزنیم.

سردبیر: خوب درباره سینما حرف بزنیم.

آبین: بیشتر جاهایی که کلاس بازیگری می‌گذارند کلاهبردار هستند. آنها می‌خواهند پول مردم را بالا بکشند و بیشتر کسانی که در کلاسهای آنها ثبت نام می‌کنند، چون هم پول زیادی می‌دهند و هم نمی‌توانند به سینما راه پیدا کنند سرخورده می‌شوند، یعنی افسردگی می‌گیرند.

سردبیر: بقیه هم با آبین هم عقیده هستند.

حامد: کلاس بازیگری خیلی گران است و شرکت در این کلاسها برای همه ممکن نیست. فقط بعضی‌ها می‌توانند هزینه آن را پردازند.

سنهنده: هنر بازیگری و سینما اینقدر علاقه مند دارد که اگر بخواهند کلاس بگذارند باید برای همه کلاس بگذارند.

سردبیر: خوب چه اشکالی دارد؟

سنهنده: همه بازیگر شوند پس کی

سردبیر: کجای بحث بودیم.

حامد: آقا گفتید راجع به آموزش و پرورش صحبت کنیم.

سنهنده: نه آقا! قرار بود هفته پیش درباره ورزش و هنر صحبت کنیم که راجع به ورزش صحبت کردیم اماً صحبت درباره هنر باقی ماند.

سردبیر: یادم آمد. بحث ما این بود که نوجوانها چه قدر از امکانات هنری بهره می‌برند. هم در بعد آموزش و هم در بعد خلاقیت هنری. به نظر شما امکان آموزش و خلاقیت هنری برای همه به یک اندازه وجود دارد.

حامد: آقا در مدرسه‌ها که اوضاع هنر خیلی خرابه!

سردبیر: حامد جان! قرار شد راجع به مدرسه بعداً به طور مفصل حرف بزنیم. الان باید حرفاها کلی تری بزنیم.

آبین: من فکر می‌کنم اگر راجع به هر هنری جداگانه حرف بزنیم بهتر باشد.

سردبیر: جداگانه یعنی چه جوری؟



یا نه؟

آبین: فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ چیز خوبی است. یعنی اول که خانه‌های فرهنگ را ساختند خیلی خوب بود و خیلی هم استقبال می‌شد. ولی کم کم به جاهایی برای پول در آوردن تبدیل شد. یعنی کلاسهاش همه از این کلاسهایی شد که کلی پول می‌گیرند و هیچ چیزی یاد نمی‌دهند.

سنهن: آقا شما فکر می‌کنید اگر من و حامد و آبین بخواهیم یک گروه تشکیل بدھیم و تأثیر بازی کنیم آنها به ما مکان تمرین یا مرتبه می‌دهند؟

سردبیر: فکر می‌کنم این طور باشد.

حامد: نه آقا! اصلاً ما را تحويل هم نمی‌گیرند. آبین: فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ مثل گذشته شور و نشاط ندارد. تقریباً خانه‌های فرهنگ به حالت نیمه تعطیل درآمده است و کلاسهای خاصی برگزار نمی‌کنند.

سردبیر: بچه‌ها این بحث به نتیجه نمی‌رسد. بهتر است این بحث را همینجا رها کنیم و هفته بعد هم درباره آموزش و پرورش حرف بزنیم.



تماشاچی باشد؟

سردبیر: منظورم این است که اگر همه در حد مقدماتی امکان یادگیری داشته باشند چه اشکالی دارد؟

سنهن: به نظر من سینما یک جوری است که هر نوجوانی اول خیال می‌کند به آن علاقه دارد ولی خیلی از اینها واقعی نیست. مثلاً خود من فکر می‌کرم به پرورش ماهی خیلی علاقه دارم. یک آکواریوم خریدم با شش تا ماهی ولی بعد فهمیدم که علاقه من الکی بوده یعنی به قول بابام از سرم افتاد.

حامد: خوب همه برای اینکه بفهمند علاقه‌شان واقعی است یا نه باید دنبالش بروند دیگر. اگر ادامه دادند یعنی علاقه دارند و اگر هم رها کنند بالاخره یک چیزی یاد گرفتند.

سردبیر: بچه‌ها از بحث اصلی دور افتادیم. سؤال اصلی این است که آیا جاهایی که متولی فرهنگی و هنری هستند به همه بچه‌ها امکانات آموزش هنری می‌دهند یا نه؟

حامد: جاهایی که متولی هستند یعنی مدرسه‌ها؟

سردبیر: نه حامد جان! یعنی مثلاً وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مراکز فرهنگی و هنری شهرداری‌ها، حوزه هنری.

آبین: ما فقط کلاسهای کانون می‌رفتیم ولی فرهنگ و ارشاد و حوزه هنری و شهرداری تا حالا نرفتیم.

حامد: آقا وزارت ارشاد مگر کلاسهای هنری دارد؟

سنهن: آقا حوزه هنری به منزل ما نزدیک است ولی برای بچه‌ها کلاس ندارد.

سردبیر: بچه‌ها ببخشید. مثل اینکه یک مقدار بیچیده حرف زدم. منظورم همین فرهنگسرا و خانه‌های فرهنگ بود.

حامد: آهان. ما چند سال پیش در فرهنگسرای بهمن کلاس نقاشی و خطاطی می‌رفتیم. خواهرم هم چند سال پیش آنجا کلاس گویندگی رادیویی می‌رفت.

سردبیر: منظور سؤال من این بود که آیا برای بچه‌ها امکان یادگیری هنری وجود دارد

دیروز با ما کسی بود



«دیروز با ما کسی بود» یعنی امروز دیگر نمی‌توان شبیه او را یافت.

«دیروز با ما کسی بود» یعنی آن کس که دیروز بود با ما بود به معنای واقعی با ما بود یعنی با مردمش بود و از جنس مردم بود.

«دیروز با ما کسی بود» یعنی آنکه دیروز با ما بود، کسی بود؛ کسی که مثل هیچ کس نبود و از هم عصرانش کسی نمی‌توانست مانند او باشد.

«دیروز با ما کسی بود» نام جدیدترین مجموعه شعر دکتر راکعی است.

دکتر راکعی در این مجموعه تعدادی از سرودهای خویش را درباره حضرت امام (س) گرد آورده‌اند و اگر بخواهیم آن را در مجموعه آثاری که تا به حال در زمینه‌های ادبی و هنری با موضوع امام و انقلاب خلق شده‌اند مقایسه کنیم بدون شک از بهترینهاست.

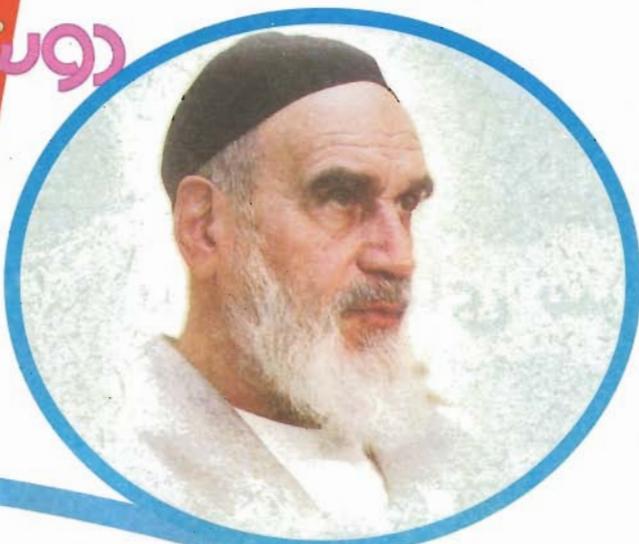
دکتر فاطمه راکعی از نیروهای متخصص و متعدد ادبیات روزگار ماست و از جمله شاعرانی است که از آغاز، با عشق به انقلاب و امام انقلاب سروده است و همواره اشعارش آمیخته به عطر معنویت بوده است.

دکتر فاطمه راکعی مدیر عامل دفتر شعر جوان است و در این سالها برای پیشرفت و بالندگی شعر جوان ایران زحمت فراوانی کشیده است.

مجموعه شعر «دیروز با ما کسی بود» به همت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س) به چاپ رسیده است. آماده سازی صفحه بندی این کتاب بر عهده حامد قاموس مقدم و ویراستاری آن بر عهده محسن وطنی بوده است.
با این امید که در هفته‌های آینده نیز بتوانیم باز هم آثار هنری مربوط به حضرت امام (س) را به شما معرفی کنیم چند نمونه از اشعار این مجموعه را مرور می‌کنیم:

دیروز با ما
کسی بود

شعر فاطمه راکعی



دل آزرده

خنده کردن تو بر مرگ، آن شب
یعنی از مرگ باکی ندارم
یا نه، معنای لبخندت این بود:
آه، من مرگ را دوست دارم
مرگ، پایان دلتنگی ات بود
ای دل آزردۀ راز دارم
آه، حتی من، ای خوب خسته
در دل آزردنت سهم دارم...

مانند باران صمیمی

دیروز با ما کسی بود، از ما به ما با وفاتر
آینه فطرت ما، از ما به ما آشناتر
دیروز با ما کسی بود، مانند خورشید، صادق
مانند باران صمیمی، از باغ گل با صفاتر
بودیم و دیدیم او را، گفت و شنیدیم او را
رفتیم تا اوج با او، از عطر گلها رهاتر
مرغان پر بسته بودیم، پرواز را برده از یاد
پروازمان داد مردی، از آسمانها فراتر
امروز او نیست با ما، مانند او کیست با ما؟
رفت و شکستیم بی او، از قلب او بی صدای...

نماز طولانی

هلا هوای دل تو همیشه بارانی
گره گشای دلت گریه‌های پنهانی
در این هوای مه آسود سرد و پر ابهام
دلم خوش است به آن چشمها نورانی
به گوش آدمیان تا جهان باشد
بخوان و باز بخوان آیه‌های انسانی
بیا و باز بر آشوب خواب دنیا را
به یک دو جمله از آن حرفهای طوفانی
به جنگ و صلح، مرا راه می‌بری تا عشق
تو تا چه حکم کنی، ای حکیم روحانی!
همه وجود تو لبیک بر ندای خداست
تمام زندگی ات یک نماز طولانی!



قسمت دوم



با شوره‌های سرمان چه کنیم

می‌کند پوستی سالم‌تر داشته باشد.

۴- نور آفتاب به مقدار زیاد به پوست شما زیان می‌رساند ولی میزان اندک آن می‌تواند برای پوست شما مفید باشد.

درمان

برای درمان می‌توانید از شامپوهای ضد شوره استفاده کنید. نگران نباشید، این شامپوهای را می‌توانید بدون نسخه پزشک هم از داروخانه‌ها تهیه کنید!

شامپوهای ضد شوره با روش‌های متفاوتی عمل می‌کنند. بعضی از این شامپوهای می‌توانند کمی روی رنگ موها ایتان اثر بگذارند، یا ممکن است شما نسبت به این شامپوها حساسیت داشته باشید. پس حتماً قبل از آنکه پول خود را خرج کنید با مسئول داروخانه مشورت کنید! وقتی از این شامپوهای استفاده می‌کنید، حواس‌تان باشد که شامپو باید مدتی روی سر شما باقی بماند. این مدت زمان همیشه در دستور مصرف شامپو نوشته شده است.

اگر با مصرف این شامپوها وضع شوره‌های سرتان بهتر نشود می‌توانید مصرف آن را کم کنید ولی اگر بهتر شد حتماً به یک متخصص پوست و مو مراجعه کنید. بعد از مراجعه به پزشک مطمئن باشید که موهای شما سلامتی خود را یه دست خواهد آورد. حالا اگر

دلتنان می‌خواهد می‌توانید از

ژل استفاده کنید. اما

قراموش نکنید که

«موی سالم بسیار

زیباتر از موی

ژل زده ناسالم

است!»

اول از همه باید دید که آیا واقعاً موهایمان شوره می‌سازند یا نه؟ بعضی‌ها برای درمان شوره سر خود پول زیادی خرج می‌کنند ولی بیشتر اوقات خیلی راحت می‌توان از شرّ این مشکل خلاص شد!

پیشگیری

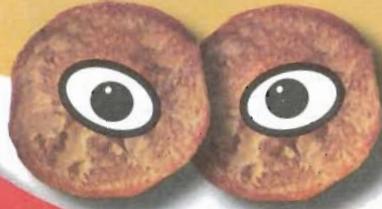
۱- اگر موها ایتان چرب است، با شستن روزانه سر، چربی موها ایتان را کم کنید. این کار باعث می‌شود اندازه شوره‌های سر شما کوچک‌تر شود.

۲- از ژل مو استفاده نکنید چون همان کاری را می‌کند که چربی در سر شما می‌کند.

۳- یک رژیم غذایی سالم سرشار از میوه و سبزیجات هم به شما کمک می‌کند. بعضی غذاها مانند تخم مرغ به خصوص زرده آن، ماهی، گوشت، سویا و تخم آفتاب گردان سرشار از عنصر روی هستند. «روی»، یکی از چیزهاییست که کمک



کاغذ نمکی



بیان بحث شغل

صاحب خانه: «هر وقت می‌گوییم اجاره را بدده،
من بخواهم بگذار حقوق بکیری، پس کی حقوق
می‌گوییم؟»

مستأjer: «هر وقت استفاده شدم!»



دو کلاه

مد فقیری در کوشش خیابان دو کلاه به دست
گرفته بود و گلایع می‌کرد: «هک نمی‌خواهی از اون
پیشید: چرا امروز دو کلاه به دست گرفتندی؟»

جواب داد: «چون دوستنم به مشغالت افکه
کارهایش را به من سپرده است.

جزوی های آدمهای آبی

پنده هفته است که در مورد آدمهای آبی و آبها سر و کله می زنیم ولی در این میان یک سوء تفاهم اساسی پیش آمد (است)!

ما یک لشتباه بزرگ در مورد آدمهای آبی کردیم و آن اینکه آدمهای را در همه زمینه ها به آب تشبیه کردیم و این لشتباه به دیگران هم سرازیر کرد و حالا هم تصویر می کنند آدمهای چون مانند آب هستند نباید در یکجا بمانند و مدام باید در حال حرکت باشند ولی آدمهای احتیاج دارند که علاوه شباهت را در یکجا سر کنند یعنی به منزل و مأوا و در کل به یک خانه نیاز دارند.

آب اگر در یکجا بماند تمام می کند ولی آدم اگر خانه نداشته باشد می کند. آدمهای طور طبیعی نیاز دارند که خانه داشته باشند و برای اینکه بتوانند به این مأوا و خانه برسند مانند آبی که در یک گرداب (اقاتا)ه باشد باید هی روز نوردشان پهنه نداشته باشند و از این بنگاه به بنگاه دیگر بروند و بیایند تا بالاخره بتوانند در یکجا با کیر شوند وقتی هم خانه های ویرانه ای را که با اباره بهای سر سام آور مشاهده کرند از ته دل اشک می ریزند سر و رویشان فیس می شود.

از طرف دیگر ارتباط مستقیمی بین صاحب خانه با آدمهای آبی است. آدمهای آبی باید صاحب خانه را در جریان بزیستی ترین تصمیمات زندگی شان قرار بگیرند تا مبادا به تریش قبای صاحب خانه بر بخورد و نیت کند که مستأثر را که یک آدم آبی است آواره کوه و در و دشت کند. در اینصورت آدمهای آبی باید راهشان را بگیرند و خود را به دریا برسانند و نوردشان را در دریا

غرق کنند تا خیالشان را مت شود یکی از

تصمیمات مهمی که آدمهای آبی

پیش از هر اقدامی باید با صاحب

خانه هایشان در میان بگذارند

تولید آدمهای آبی جدید

است. صاحب خانه های

آدمهای تصویر می کنند یک بچه

آدم آبی موبوب ویرانی و نابودی

ساختمن می شود و به جای شیر

مادر، در و دیوار را می بخود و می بلعد.

به همین دلیل صاحبان خانه با سر لونه



قرار دادن شعار «فرزند کمتر، زندگی بیشتر»، دست یاری به سوی تمامی سازمانهای کنترل جمعیت دراز کرده‌اند تا از کسترش برویه نسل آدمهای آبی جلوگیری کنند.

به همین لیل در هنگامی که یک آدم آبی با یک صاحب فانه مواجه می‌شود با دیدن پیش آدم آبی در آغوش مادر به جای اینکه صدایشان را کودکانه کنند و لپ پیش آدم آبی را بکشند، روی در هم می‌کشند و ترش می‌کنند و با صد من عسل هم نمی‌توان خورشان.

البته ارکانهای ذی ربطی که سالهای است از بیت العالی تعذیه می‌کنند تا به فک سر پناهی برای آدمهای آبی باشند کاملاً توبیه نشده‌اند و فقط به سر پناه آدمهای آبی فکر می‌کنند و هنوز نمی‌دانند که باید اقدامی هم بکنند.

البته یک فکرهایی کرده‌اند ولی پند معضل دست و پاکیر وجود دارد. نکته غالب توجه در راستای تولید سرپناه برای آدمهای آبی این است که چون سازمانهای ذیرپط فقط به فک بوده‌اند ابرا را به عهده سازمانهای بیابان زدایی و فقط همیط زیست گذاشتند و این سازمانها در راستای بیابان زدایی مکانهایی را برای نصب سرپناه در نظر گرفته‌اند.

این کار غیلی فوب است و از همه مهمتر اینکه امید به زندگی را در آدمهای آبی افزایش می‌دهد یعنی همه آدمهای آبی که می‌فواهند در سرپناههای اهدایی سازمان مبارزه با کسترش بیابان زندگی کنند. امیدوارند که ۹۹ سال عمر می‌کنند و از این سرپناهها نهایت استفاده را می‌برند.

بانکها هم که وامهای بلند مدت با کمترین سود تسهیلات و بیشترین مبلغ مفید را برای تهیه یک سرپناه جدی می‌دهند.

با در نظر گرفتن تمامی موارد تسهیلاتی فوق می‌توان نیتیه گرفت که آدمهای آبی موجوداتی بعلیاقت و نمک نشناس و ناشکر هستند و اصلاً حقشان است که در جوی آب زندگی کنند.

راستی رؤسای بلدیه چندیست که به سامان دهی جویهای آب پرداخته‌اند شاید این پرداختن پدیده ترین و عملی ترین اقدام برای جاکیر کردن آدمهای آبی باشد.



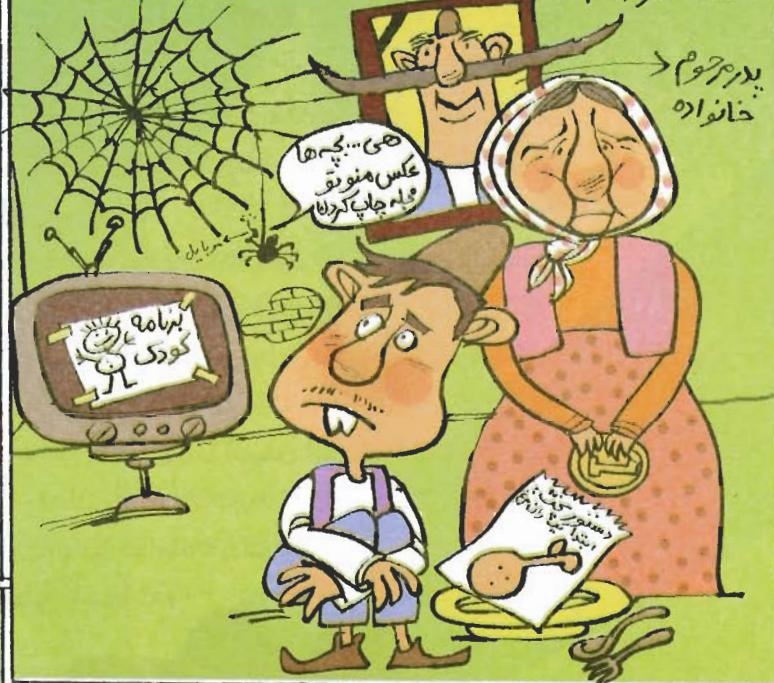
مجید صالحی

کجا خوش است؟

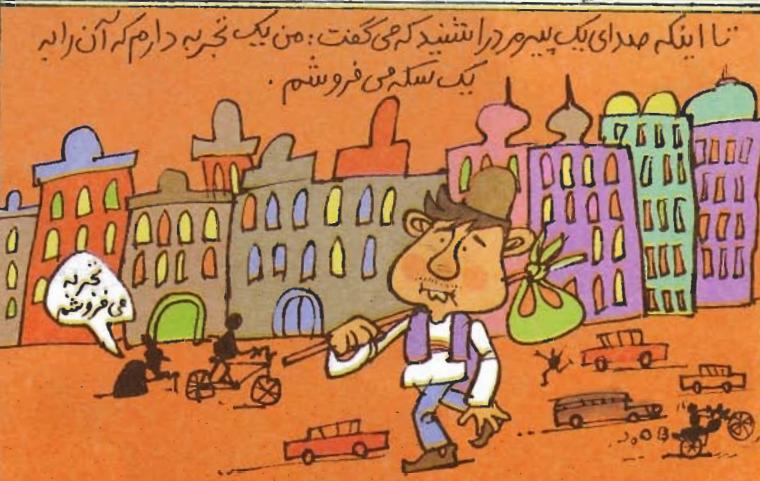
پسر راه افتاده بود (بعدی که رسید با خوش فکر کرد) که
کچی با این سکجه که حالش (ویژه)!



درایام دور پیر زنی به همراه پسرش «کلبه محقری زندگی فکر کرد، و زندگی فقیرانه ای راچی گذراندند، تاکه روز پیر زن تفاسی اندازش که یک سکه بود به پسرش (او) را راهی شده که که برای خودش کاریدند.



پسرک خبوب که وسله را بیمود (او) بخواهد اور اخزید:
هیچ کس از جایی که هست راضی نیست، و قبل
می کند باید به جای دیگری برو و تابه او خوش بگذرد
هر صورتی که آجا خوش است که دل خوش است



پسرک براحتش ادامه داد، داشت از بیابانی می گذشت که دید عطا (دور چاه آبی) جمع شده اند، فهمید که آنها یک کاروان هستند و شاید بشو آنها کاری برای خودش دست و پا کنند.





III

سوسن و تعلیم راههای

ذله کردن فلسفه به مردم

بعد از دوران اتمیان و به مخصوصی یا انگیزی که در نظر دو پیره معرفت اتمی رخ داد، تا حدت زیادی کسی سراغ فلسفه فلسفیدن ننمی‌رفت. به همین فاطر آقای فلسفه هم معمولاً در سیش را بعد از تحریر آراء اتمیان هدتی تعطیل کرد. درست در همین دوران بعد از اتمیان و در زمانه قطعی فیلسوف در یونان، کوهی در آتن، پاینت یونان پیدا شدند که خود را «سقراطیست»، یا «سوسنیست» هی نواندند. این کلمه «سقراطیست» به یونانی معادل کلمه «دوستدار دانایی» است، یعنی لین آدمها خود را دوستدار دانایی و نیزه هی دانستند. ما برای شرح و تحریر داستان این سوسنیایی‌ها، بخشی از هقاله آقای فلسفه را درباره سوسنیایان در این شماره می‌آوریم. خودتان در مورد آنها قضاوت کنید.

بخشها از مقاله:

دز... پدر سوقته... شارلاتان... دروغ زن... مردم فریب... اینها صفاتی است که می‌شود به واقع به سوسنیایان منسوب کرد. در واپسین روزهای پس از فرو افتادن چراغ اتمیان، سوسنیایان در یونان سر بر آورند؛ در این در قامت فیلسوف و غارتکاری در قامت متفکر، سود جویانی که حقیقت را قربانی منفعت می‌کرند و چراغ دانایی را پف هی کرند و پدر سوقته‌ها، ریششان هم نمی‌سروشند! ولی اسقا از تعالیم آنها که یونان برومند یوقات را گهره هی کرند در گویه و بازار از یونان چوک می‌کنند تا به آنها روشن میارده و جرّ و یهش را بیاموزند و همیشه همیشه در بحث شکست نهادند. همین فریبی و تعالیم هولناکی! گفتند عس... وجود ندارد و اگر باشد ساخته نهان است. په وعشتنک! اگر این حقیر در آن دوران تحقیق هاش و حیات داشت، چنانی با چوب بر فرق «کورکیان» و «پروتاگورا» («هبران سوسنیایی») می‌کویید که بقیه مند عس... درد پیشست! دریغ که آن روز بود و تواتست مقوم عس را به آن شود بالفکلان تحقیقت را



بفهماند.

سالها تدقیق در باب این فرق ضاله که حیثیت فلسفه را غایباتی کردند و به کوچه و کذر کشاندند، نشان می‌دهد که این جمع، صرفاً به دنبال منفعت نمود بودند، نه حقیقت بود. دلایلی نه تفهایی بود که آنها بفعمند و به ناطر همین بود که برهان را ریال ریال می‌فروختند و آشوب می‌کردند.

آنها که معتقد بودند خارج از «ذهن» آدمی، حقیقتی نیست، پرا موقع اخذ پول از بولان مظلوم آتنی، فکر نمی‌کردند پول، «تصور ذهنی» است؟! آنها که غذا می‌خورند و با پولهای باد آورده ناشی از تعالیم زیان آور، کاخ می‌ساختند، پرا فکر نمی‌کردند آنها تصویر ذهنی است؟! فقط لقلقه زبانشان این بود که «بیرون ذهن»، حقیقتی نیست؟! یا «اگر هم هست، قابل شناختن نیست» و «اگر قابل شناختن هست، قابل شناساندن نیست؟! این په آرایی است؟! این په درست است؟! آنها که حقیقت وجوه را ازکار می‌کردند، خود هوجواداتی مجهول بودند و کیاهان هرگز باغساز سبز و خرم فلسفه و تفکر پیچکهای هزه‌ای که روان و اندیشه بولان آتنی را با بالارفتن از ذهن آنها، در اختیار می‌گرفتند و درست در زمانی که زمان رویش تفکرات درست و صائب بود، آنها را با آموزه‌های غلط خود به کمراهی فکری می‌کشانند و نهاد

خانواره را به ضعف می‌برند. درینگاه که نافهمی مردمان بیکانه از فلسفه، آنها را در کار خود بدی کرده بودند و درینگاه بزرگتر آنکه، کسانی چون هنرمند در آستین این متربکهای عالم تفکر کنند و آنها را بر جاییز تفکرات و روشهای فکری غلطشان فرو کونند.

کروهی از بی‌خبران امروز نیز بر آنند که وجود سوفسیاطی ضرورت تاریخ فلسفه بوده است و سومند به حال آن! زهی فیال باطل! درفت کفر، کی میوه ایمان نهد و راه اشتباه کن به مقصد صواب نایل آید؟! کجا از فرمه‌هه، بازاری کرم شود و کدام وقت، حقیقت از میان سیاه مشقهای چرک نویسن مشتی مغلطه کر رخ بنهايد؟! حقیقت، بواهری است که بز در صد عقل پژوهش یافته، پدید نیاید و بز در محیط مساعد، صعود پیدا نکند.

اکنون نیز، این تغیر به نمایندگی از فیلسوفان سلف و فلف، اعلام می‌دارد که آمادگی کامل برای مبارزه با بقاپایی مضمض این تفکر را دارد و بر این عهد استوار است که به پراغ فلسفه حقیقی سقراط، ریشن آنها را بسوزاند، سبیلشان را دور دهد و چوب در آستین کشادشان کند تا هیچ تفکر مجهولی،

راههای ذله کردن فیلسوفان راستین را به بی‌فردانی کوچه و بازار نیاموزد و خورشید حقیقت، همواره در آسمان دلایلی حقیقی بدرنشد...!

اطلاعیه

با عرض سلام و تقدیم چند تا شاخه کل و شمع و بقیه چیزهای روماتیک دیگر.
به اطلاع کلیه فک و فامیل و آشنایان و دوستان و نیز همکاران با پایمان می‌رساند که از این
به بعد وقتی می‌خواهد به ملاقات پدر ما بیایید که دست و پایش شکسته است سعی کنید خطا
کمپوت آناتاس بیاورید و از آوردن کمپوت سبب خود را از پرقال نیاورید. شیرینی هم از
و انکو و موز و از آن مخلوطهای هفت میوه بیاورید و خدای نکرده آب پرقال نیاورید. یادتان باشد
این شیرینیها تر مانند نات خامه‌ای و خانواره نات خامه‌ای فقط بیاورید میوه هم اگر آوردید یادتان باشد
که سبب نیاورید. در عوض تیار و موز و آبیالو و هلو و انار زیارت بیاورید در مورد سایر خوارکه‌ها هم می‌توانید
با بندۀ هماهنگ بفرمایید (سترنی و نشکبار و...). لطفاً لکه هم به آدم شک نکنید چون پایانی ما هم
عینه‌ها اصلاً کمپوت سبب و آب پرقال و شیرینی نشک و سبب دوست ندارد و در عوض عاشق
کمپوت آناتاس و آب میوه‌های مذکور و نات خامه‌ای و میوه‌های مذکور است. راستی ایشان پفک
هم قلیچ روست تازه و یکباره به شما بگوییم اشکال ندارد پفک هم بیاورید. در مورد لواشك
و اسلامات هم قلک سین آقا پوچره می‌فروشند. از آنها هم می‌توانید بیاورید. ساندوج هات دلک هم
و مرغات غله) یک دارنده مساعد دارند. یک قلک سین آقا پوچره می‌فروشند. از آنها هم می‌توانید بیاورید. ساندوج هات دلک هم
روست دارد ایشان ها... و یک چیزهای قوشمند دیگر هست که... بینشید بول آکه‌های زیاد می‌شورد خطا
قیل از آمدتات یک زنگ به بندۀ بزرگ تا در مورد خوارکه‌های مورد علاقه ایشان راهنمایی‌تان بفرمایید.
رارتمند معلم خوش اشتها



آکه فوت

اکنون پهلو روز است که تو رفقی و هتلک پی در شاهت می‌سوزم.

یادت می‌آید یک روزی لو پایی رفقی تویی کاسه هاست و حال

مامان را گرفتی؟ شدلا بیامرزت والی تیلی هم شلتنه بودی. ده بار بیت تذکر دادیم که

اگر کاری داری هر یه‌ای رسی را مت را نباش، توالت برای همین چیزها انتخاع شده است

ولی کو کوش شنیلای! قلمری بازی هم که زیاد در می‌آوردی. نزدیک بود آن روز پیشم بیهه همسایه

را در بیاوری و بگذاری گفت دستش، این بابای بیلاره و بیجهت ها کم آفای تاظلم (خشوتیان) بهش

کیر می‌دهد که باید نسلارت و بیزیمه بدهد آن وقت تو هم قلر بالا قلر شدیده بودی؟! بیکبار هم قا من بروم

دست و صورتم را بشویم تو تاقه بشقاب ماکارونی ام را خوردی. بیکار هم... خودمانیم ها تو هم شیشه ها

را اذیت کردی. اصلاً به جهنم که مردی! کاش زورتر مرد بودی. تقطیبان خروس عزیزم، ناک تویی

سرت کنند. شعور نداشتی که بالای ها قاطرۀ خوب به با گذاری و کرنه الان با اینکه قبر و میر

درست و حسابی هم نداری در چهلمین روز مرگ گذشتیم همی آمدیم و یکی یک شاخه کل روی

معده اعصابی خانه‌هایمان می‌گذاشتیم. برو گمشو همان بیتر که مردی.

پاسخ جدول شماره قبل

سکریپت

ز	ا	گ	ر	س	ن	ک	ن	و	ا
ر	د	ز	گ	ا	م	ا	ن	ر	ا
ن	ل	ب	ب	ل	ر	و			
م	ش	ر	ک	ا	ب	ر	پ		
غ	ز	ه	د	م	د	ع	و		
ن	ا	د	م	د	ع	و			
گ	ر	د	س	ت	ا	ن	ا	ن	م
ا	ت	ب	ر	ت	ر	ن	ر		
ش	ب	ك	ص	خ	س	د			
ا	د	ب	ق	ف	ل	ك	م	ا	ب
ن	م	ر	ء	ء	ء	و	ا	و	ا

عمودی

- ۱- از چاشنی هاست- سید- نام یکی از پادشاهان ایران
 ۲- بار الکتریکی- مغز- یک پدیده فیزیکی
 ۳- سرای من و تو- غلاف شمشیر
 ۴- هدایت کننده- خواهر مادر
 ۵- دریاچه‌ای بین استان سیستان و بلوچستان و استان کرمان- از احجام هندسی
 ۶- گل سرخ- برابر شدن- نام قدیم اصفهان
 ۷- نابود شدن- رابطه مالی متوفی با بازماندگان
 ۸- کیف دوز- خیالهای خوش
 ۹- تیغ موکت بر ولی بر عکس- کوهی در اردبیل
 ۱۰- انگور خشک شده سیاه- مروارید- دارو
 ۱۱- ... نقد به از حلوای تسبیه- روز عرب- خیس وارونه

افقی

- ۱- بیماری عفونی و مسری- از فلزات
 ۲- دانه‌های گیاهی که به جای گوشت استفاده می‌کنند- مؤنث- از فلزات سفید و سبک
 ۳- حفاظ پلکان- نوعی فولاد
 ۴- نشانه‌ها- کاشف الكل
 ۵- از همسایگان دریای سرخ- برای سلامتی دندان مفید است.
 ۶- چهره- گروهی که در جنگ جمل با حضرت علی عليه السلام جنگیدند- ماه سرد
 ۷- خباز- درخت مخروطی همیشه سبز
 ۸- لقب حضرت ابراهیم- نام قدیم مدینه
 ۹- لیست در گویش قدیمی- به دنیا آمدن
 ۱۰- جنگ- صف و رده- همراه و همدم
 ۱۱- سو و جهت- از مناطق قدیمی تهران

فرم اشتراک مجله دوست نوجوانان برای جهان و حومه!

بهای اشتراک، تا پایان سال ۱۳۸۶ - هر ماه ۳۰ هزار و هشتاد و هشت شماره ۴۷۵۰ (یار)

ملحق اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ یا بانک صادرات میان اتفاقات کد ۶۷

بد نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) و از پذیرفته

(قابل پرداخت در کلیه شبکه بانک صادرات در سراسر کشور)

تهران، خیابان انقلاب، جهاد راه واقعیت، بانک امور مشرکان مجله دوست آرسال فرماید.

قابل توجه مشترکان خارج از کشور

بهای یک شماره هفتگی، حوت

خاور میانه، کشور های معمولی ۱۰۰۰۰ (یار)

لرستان، افغانستان ۱۱۰۰۰ (یار)

آمریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ (یار)

بستکان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارندیم توانند مبلغ حق را به

حساب اعلام نمایند و میتوانند شناسنامه فرد خارج از کشور را به لامور مشرکان مجله دوست آرسال کنند

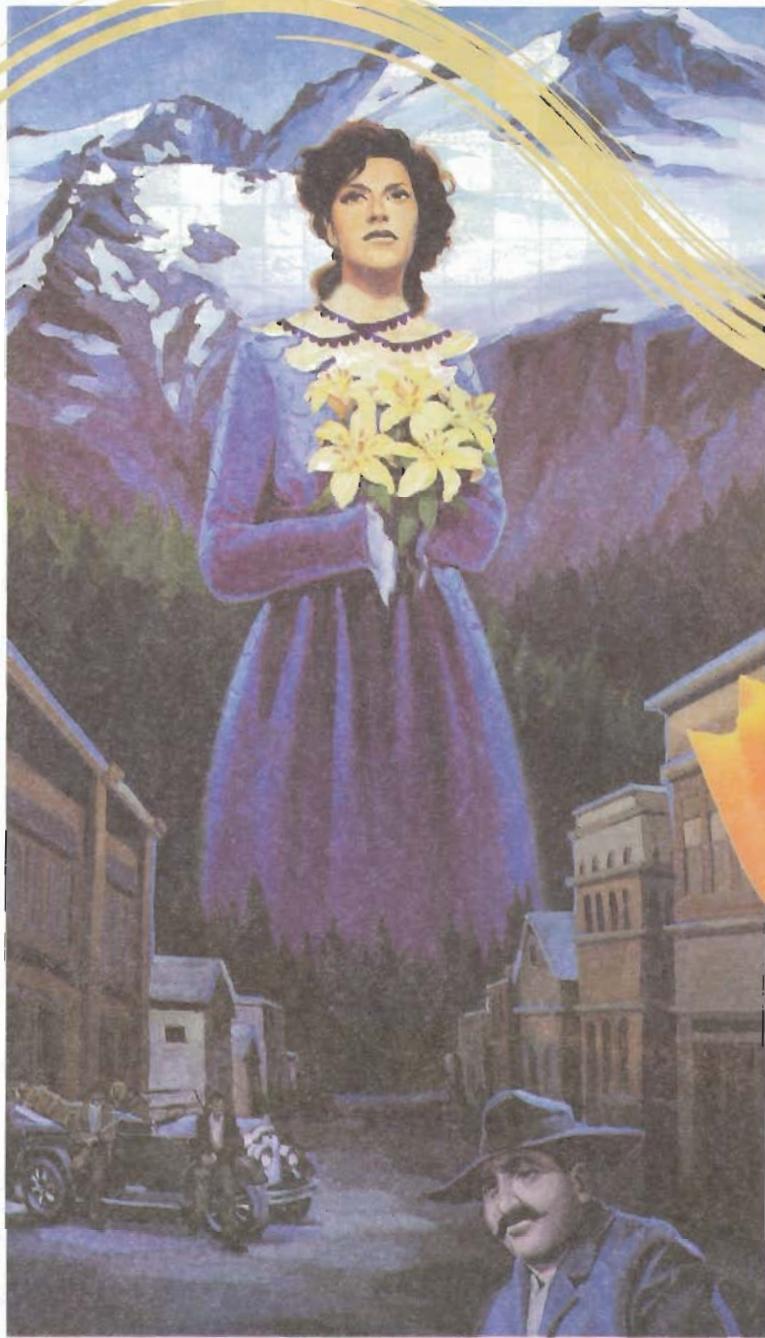
مشترک گیرن معتبر استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل پرداخت در کلیه شبکه بانک

ملی در ایران و ایران و ایران کنند.

افوس ناصفهان- خیابان شیخ بهایی- مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و تشریف عروج- تلفن: ۰۳۱۱۲۴۶۴۵۷۷

واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

جنگل انتظار



پیتر درون تختخواش در آز کشیده بود و پتو را تا زیر گردش بالا کشیده بود. صدای قدمهای پدرش را که به سمت اتاق می‌آمد شنید. چشم‌اش را بسته.حظه‌ای حس کرد نور راه را رویش یهند شد. صدای پدر را شنید که آرام می‌گوید: انگل خوابید!

وقتی پیتر احساس کرد نور آز رویش جمع شده است آرام چمانش را باز کرد. دور شدن صدای قدمهای پدر یعنی لحظه شروع محیطات!

پیتر پتو را کنار زد او با تجهیزات کامل یعنی بوتین و شلوار پیک نیک و چراغ قوه و یک گوله یشته از زیر پتو بیرون پرید. رأس سالاعت مقرر، چند سنگ ریزه به شیشه خورد. پیتر به همراه جورج و الندی قرار

گذاشته بودند تا سر از راز جنگل ممنوع در بیاورند.

از وقتی بچه‌ها به خاطر داشتند هیچکس جرأت نمی‌کرد پا به جنگل سرو بگذارد. وقتی باد می‌وزید صدای ناله مانند از جنگل به گوش می‌رسید و باد بُوی عطر عجیبی را از جنگل به سمت دهکده می‌آورد.

اهالی معتقد بودند که روح بیگناهانی که در جنگ با شمالی‌ها کشته شده بودند در این جنگل گرد هم آمدند و به آرامش رسیده‌اند. اهالی همیشه به یکدیگر هشدار می‌دادند که ورود به این جنگل به معنای ناراحتی و به قیمت خشم ارواح تمام خواهد شد.

به همین دلیل پیتر، اندی و جورج تصمیم گرفته بودند این راز را کشف کنند. چند قدم بیشتر به جنگل نمانده بود. ترس، سراپای وجودشان را تسخیر کرده بود. آن سه هم باید بر ترس خود غلبه می‌کردند و هم احتیاط می‌کردند که کسی آنها را نبیند.

بادی وزیدن گرفت و عطر گلهای از لابه لای شاخ و برگ درختان دوید و در مشام سه قهرمان کوچک نشست. آن عطر آنقدر مطبوع بود که آنان را وادار کرد که بر خلاف احتمال وجود خطرهای بسیار پا در جنگل بگذارند. پیتر این جرأت را به همراهانش داد تا با تقویت حسن ماجراجوییشان پیش بروند. آنها پس گذشتند از لابه لای درختان تصمیم گرفتند رد عطر را دنبال کنند.

عطر گلهای دست آنها را گرفت و در میان درختان به منطقه‌ای راهنمایی کرد که مانند یک دشت پر از گل بود؛ گلهایی درشت با عطری جادوی!

سالها از واقعه آن شب می‌گذرد. پیتر و جورج و اندی حالا خیلی بزرگ شده‌اند. آنها پس از آن شب کنگکاوانه به پرس وجود در مورد این واقعه پرداختند.

در دوران جنگ با شمالی‌ها زمانی که تمام جنوب زیر توپهای دشمن بود در دهکده‌ای دور افتاده در دامنه کوههای جوان راکی، هنگامی که سربازان جنوبی رهسپار جبهه‌های شمالی بودند پسری جوان از دست دختری که مشتاقانه به سربازان آب می‌داد آبی نوشید و در کاسه آب شاخه گل ارکیده‌ای به پاس تشکر گذشت و رفت. نقش لبخند در چشمان دختر جاودانه شد و تنها شاهد عشق آن دو، عطر گلی بود که در کاسه نشسته بود.

دختر ک همانجا چشم به راه پسر به انتظار نشست و برای اینکه پسر، او را بشناسد همیشه شاخه گلی خوشبو در دست داشت.

در طول جنگ و بعد از خاتمه آن سربازان بسیاری از آن راه برگشتند. برخی هم زخمی بودند که دختر آنها را مداوا می‌کرد. برخی را هم بر ترک اسبها یا تلمبار شده بر پشت گاریها به خانه‌هایشان بردنده ولی از پسر خبری نیوود.

سالها گذشت و دختر پایه سن گذاشته دیگر مطمئن شده بود که پسر با دیدنش او را نخواهد شناخت به همین خاطر همیشه پر سر آن راه با شاخه گلی در دست، نشسته بود تا عطر آشنای گلهای او را متوجه دختر کند. دختر پیر شد و جوان نیامد. او مرد ولی مزارش دشتی از گلهای معطر شد تا اگر روزی آن جوان از آنجا گذشت بفهمد که کسی در انتظارش است.

پیتر، جرج و اندی این داستان را برای همه تعریف کردند و یه احترام آن دختر عزمشان و اجزم گردیدند تا نگلارند به آن دشت گل آسیبی برسد زیرا همی داشتند روزی آن جوان یه دیمال آن دختر از آتیا خواهد گذشت.

ترنّم کلمات

یکی از نامهای خداوند، رفیق است. رفیق یعنی کسی که با مهربانی و مدارا با ما همراه می‌شود. خداوند، رفیق است. آنها که خداوند را برای رفاقت برگزیده‌اند، با لطفت و مهر، راه روشن آسمانی شدن را طی می‌کنند. رفاقت خداوند، پیوسته است؛ رفاقت دیگران اما پیوسته نیست. تنها رفیقی که همواره با ماست، خداوند است. کسی که با خداوند پیمان رفاقت می‌بندد، و بر آن استوار می‌ماند، در تمام لحظات، همراهی و مهربانی سرشار خدا را احساس می‌کند؛ گرچه این مهربانی گاهی لباس قهر می‌پوشد؛ اما قهر خداوند هم، برای آسمانی شدن ماست. وقتی خداوند قهر می‌کند؛ یعنی آگاه باش که پیمان رفاقت را زیر پا گذاشته‌ای. آخر، رفیق، دوست دارد، شبیه او شویم.

در کوچه باغ حکایت

مردی برای دیدن دوستش حرکت کرد. خداوند فرشته‌ای فرستاد تا از او بپرسد: به کجا می‌روی.
 مرد گفت: برای زیارت دوستم می‌روم.
 فرشته پرسید: با او کاری داری؟
 مرد گفت: نه
 فرشته گفت: خویشاوند توست؟
 مرد گفت: نه
 فرشته پرسید: در حق تو خوبی کرده است؟
 مرد گفت: نه
 فرشته پرسید: پس چرا به دیدار او می‌روی؟
 مرد جواب داد: برای خدا، او را دوست دارم.
 فرشته گفت: خداوند مرا نزد تو فرستاده است تا به تو مژده بدhem که به سبب این کار، تو را دوست دارد و جایگاه تو بهشت است.





در آینهٔ شعر

منشین با بدان که صحبت بد،
گر چه پاکی، تو را پلید کند
آفتاب- ارجه روشن است- او را
پاره‌ای ابر، ناپدید کند

(سنایی)

حکیم سنایی غزنوی می‌گوید با افراد بد دوست نشو و با آنها معاشرت مکن؛ زیرا هر چند خود تو پاک و خوب باشی، همنشینی با آنها، تو را نیز ناپاک می‌کند. همچنان که آفتاب با آن که بسیار درخسان و نورانی است، اگر تکه ابری روی آن را بپوشاند، ناپدید می‌شود و نورش به ما نمی‌رسد.

دوستی با خوبان، نهال خوبی را در سرزمین روح ما می‌کارد و اشتیاق به نیکی را سبب می‌شود. خوشبخت کسی است که دوستِ خوب دارد. دوستِ خوب کسی است که ما را به یاد خدا بیندازد و در راه کمال، همراه ما باشد.

حُکمًا از این فقره سریال‌ها متصل دیده‌اید!

یادداشتی درباره سریال مدار صفر درجه



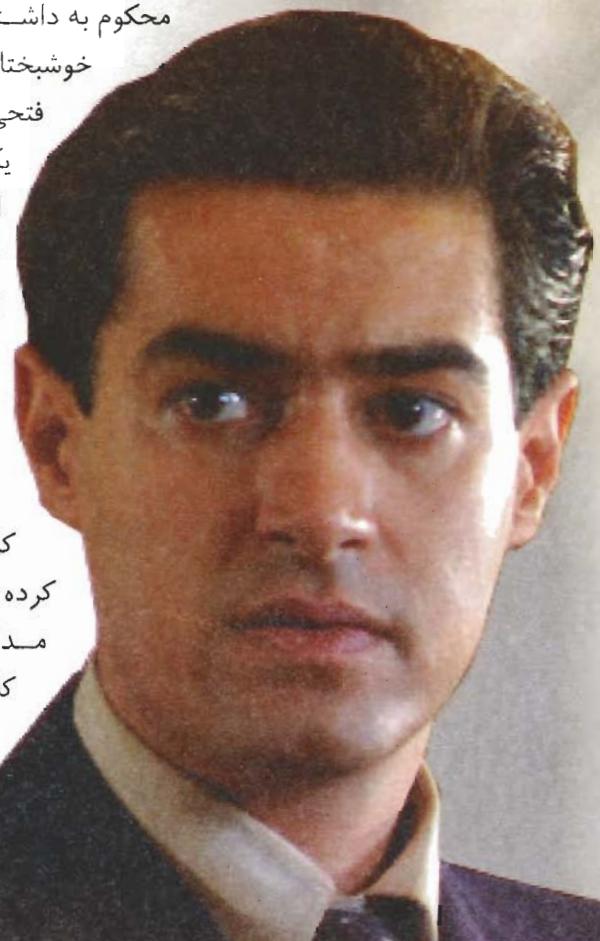
حسن فتحی کارگردانی است که علاقه بسیاری به ساخت کارهایی با موضوع تاریخ معاصر دارد. این علاقه در آثار مرحوم علی حاتمی هم دیده می‌شود ولی برخی از افراد بهبهانه انتخاب آن مقطع از تاریخ که علی حاتمی روی آن کار می‌کرد به او بر چسبهای خاصی می‌زندند و گاهی اوقات او را محکوم به داشتن تعلق خاطر به آن دوره‌های تاریخی می‌کردنده ولی

خوشبختانه حسن فتحی از این گزند اینمن مانده است. کار قبلی فتحی، شب دهم بود که شاید بتوان آن را نمونه بسیار موفق یک سریال مناسبی دانست. این سریال از این دیدگاه، اولین در نوع خود بود که با استقبال بی‌نظیر مخاطبان خاص و عام تلویزیون مواجه شد و تقریباً همه بینندگان این سریال را به خود جذب کرد و همه، با شخصیتهای داستان احساس همذات پنداری می‌کردند. به طوری که قسمت آخر آن ۳ شب پخش شد و هر سه شب همه، پا به پای آن گرسنگند.

پس از گذشت چند سال، فتحی تمام نیرویش را جمع کرده و یک کار موضوعی ولی در سطح وسیعتری ارائه کرده است.

مدار صفر درجه اثری پر هزینه است که به نویسنده‌گی و کارگردانی حسن فتحی در مورد هولوکاست ساخته شده است.

فتحی تمام سعی خود را در کارگردانی این اثر به کار بسته تا اثری در خور و شائن موضوع ارائه دهد.



و فضای سریال را با تدریس فلسفه در سر کلاس‌های کارشناسی ارشد اشتباه می‌گیرد. البته خیلی هم بد نیست چون مخاطبانی که هنوز شامشان را میل نکرده‌اند یا نمازشان در حال قضا شدن است فرصت پیدا می‌کنند که به کار شخصی‌شان برسند و مطمئن هستند به جز یکی دو صحنه از عشوه گریهای شهاب حسینی و ناتالی متی و علی قربانزاده، چیزی را از دست نخواهند داد چون اگر قرار بود مردم با دیدن این صحنه‌ها پی به فلسفه اشرافی صدر المتألهین ببرند و در طول مشاهده سریال ملاصدرا همگی فیلسوف می‌شند و به جنگ با فلسفه هگلی می‌رفند.

از همه این خردگریها و انتقادها اگر بگذریم باید خاطر نشان کنیم ساختن یک کار موضوعی در این سطح کار ساده‌ای نیست و قطعاً کار فیلم‌سازان و سریال‌سازانی نیست که نود شبیهای تلویزیون را به نام خود سند زده‌اند و یک داستان اشک آور یک خطی را به مدت سه ماه کش دادند و آخر سر هم کسی نفهمید که کاراکتر اصلی از توهم تصادف فوت کرد یا واقعاً فوت کرد.

او تا به حال با استفاده از گره افکنی‌های دراماتیک توانسته است مخاطبان عام را با خود همراه کند. استفاده از بازیگران ایرانی و خارجی و بازیگیری مناسب و به جا از هر یک از آنها توانسته است این اثر را از نظر بازیگری در سطحی بالاتر از سایر محصولات سینما قرار دهد.

لوكيشنها يا همان محله‌ای فیلمبرداری هم زیبایی اثر را دو چندان کرده است. سرمایه گذاری بر روی دوبلۀ فیلم چنان که بهرام زند، مدیر دوبلاژ این مجموعه از آن یاد کرده است نیز این اثر را از این نظر در رتبه‌ای بالا قرار داده است و بازیگرانی که به جای خودشان صحبت کرده‌اند توانسته‌اند به خوبی از پس دوبلۀ خودشان بر بیانند.

موسیقی این سریال که ساخته فردین خلعتبری است به خوبی بازگو کننده و مکمل فضای اثر است و ترانه‌انتهاي با صدای علی رضا فربانی هنر موسیقی را در مدار صفر درجه تکمیل می‌کند..

نقطه قوت حسن فتحی نسبت به سایر سریال‌سازان تلویزیون، دیالوگ نویسی اوست. فتحی این توانایی را دارد که ساده‌ترین اتفاقات دراماتیک را با پرداخت به وسیله دیالوگ به یک، بخش قوى داستان تبدیل کند ولی در مدار صفر درجه، پاشنه آشیل یا همان نقطه ضعف نویسنده، دیالوگ‌های این اثر، طولانی، بی‌مورد و گاه خسته کننده است و از همه بدتر استفاده از چند کلمه کلیشه‌ای

مانند «حکماً»، «متصل»، «از این فقره»... برای متبادر کردن گویش مردم در سالهای ابتدای جنگ جهانی

دوم است. گاه در بخش‌هایی از

سریال نویسنده که اتفاقاً همان کارگردان هم هست فراموش می‌کند که مشغول ساخت یک فیلم است



بازی بزگان

هیچ آدمی نمی‌تواند منکر این موضوع شود که سیاست یک بازی استد مثل یک بازی اصول و قواعد دارد و دقیقاً مثل یک بازی برنده و بازنده به جا می‌گذارد این بازی خیلی کم به تساوی کشیده می‌شود و در



بیشتر موارد طرف بازنده نابود می‌شود. این نابودی گاهی به معنی حذف یکی از طرفین بازی از صحنه قدرت، گاهی به معنی خسارت اقتصادی غیر قابل جبران و گاهی به معنای کشته شدن خیل عظیمی از مردم بی‌گناه استد این بازی، بازی خطرناکی است و اصلاً مورد علاقه بچه‌ها نیست ولی بزرگترها به این بازی خیلی علاقه دارند تا جایی که بیشترین گپ و گفتگو در بهترین مهمانیها بحث‌های سیاسی است.

وقتی در این جهان زندگی می‌کنید از اینکه سیاستی باشید گزینی ندارید پس چه خوشتان بباید و چه خوشتان نباید مجبورید قواعد این بازی خطرناک را باد بگیرید.

سیاست ما عین دیانت هاست

دین اسلام یک دین اجتماعی است و از این جهت با ادیان دیگر که فقط به تعالی فردی انسان توجه کرده‌اند، متفاوت است. اسلام سعادت اجتماعی بشر را نیز مدد نظر دارد و احکام اجتماعی اسلام فقط زیر سایه حکومت اسلامی قابل اجراست. با این نگاه در خواهیم یافت که اسلام بدون حکومت اسلامی دین کاملی نیست و بدون حکومت اسلامی اجرای کامل دستورات اسلام امکان پذیر نیست.

بسیاری از موضع گیریهای سیاسی ما، مواردی است که مستقیماً به دستورات دین ما برمی‌گردد یعنی نوع خاصی موضع گیری تکلیف شرعی ما می‌شود و مخصوصاً مواقعی که بحث دفاع از مظلوم پیش می‌آید. مثل آنچه در کربلای حسینی اتفاق افتاد یا آنچه در فلسطین در حال وقوع است. موضع گیری سیاسی بر اساس دستورات دینی یعنی همان جمله معروف شهید مدرس که فرمودند: «سیاست ما عین دیانت هاست».

موازنۀ قدرت

تا زمانی که جنگی در نگرفته است هیچ کشوری از قدرت واقعی کشور دیگر با خبر نیست اماً تصوّری که هر کشور نسبت به قدرت حربهای خود دارد نقش بسیار مؤثّری را در عرصه سیاست بازی می‌کند. درک این مسأله چندان پیچیده نیست. وقتی کشوری قصد حمله به کشور دیگری را داشته باشد اول سعی می‌کند قدرت حربه را بسنجد. اگر او را قادرمند فرض کند از حمله به او خودداری می‌کند اماً اگر تصوّر کند که حربهای چندان قادرمند نیست به خاک آن کشور حمله می‌کند پس نتیجه می‌گیریم که تبلیغات درباره قدرت نظامی یک کشور می‌تواند به اندازه قدرت نظامی در دفاع از مرزهای کشور تعیین کننده باشد.

یکی از چیزهایی که در موازنۀ قدرت لحاظ می‌شود داشتن کلاهکهای هسته‌ای است. کشور ما بر اساس سیاستهای صلح طلبانه خود اعلام کرده است که انرژی هسته‌ای را فقط برای دستیابی به منابع انرژی در اختیار گرفته است اماً باید فراموش کرد که اسرائیل و آمریکا به این سلاح مجّهّز هستند و داشتن بمب هسته‌ای در جهان معاصر بسیاری از معادلات را برای کره شمالي تغییر داد.

جنگ در خانۀ همسایگان

چند سالی است که ضرب المثل معروف مرگ خوب است اماً برای همسایه به خط مشی اصلی سیاست خارجی استکبار جهانی تبدیل شده است.

قدرتها ویرانگر جهان معاصر در پی منافع ظاهري و مقاصد شومشان، بسیاری از مردم دنیا را گرفتار آتش جنگ کرده‌اند. این جنگها عموماً با شعار دستیابی به صلح پایدار

جهانی و گسترش دموکراسی پدید می‌آیند تا بتوانند با استفاده از این دروغ بزرگ افکار عمومی جهانیان را با خود همراه کنند غافل از اینکه در این جهان از خوبی تنها خوبی و از بدی تنها بدی بر می‌آید و هیچ گاه در طول تاریخ جز این نبوده است.

با کمی تفکر و تدبیر درباره این جنگها در خواهید یافت که مسببین این جنگها در نیمی از کره زمین زندگی می‌کنند و تمام این جنگها در نیم دیگر این کره خاکی اتفاق می‌افتد.

جهانخواران جنگ را بسیار دوست می‌دارند اماً به هر حال جنگ خساراتی را هم به همراه خواهد داشت بنابراین آنها تصمیم گرفته‌اند که از خاورمیانه به عنوان زمین کشتی قدرتها بزرگ استفاده کنند!



پرسش و پاسخ پیرامون ویندوز ویستا

جريان نسخه‌های مختلف ویستا چیست؟

قسمت‌بندی ویستا در پنج بخش جداگانه مسئله جدیدی نیست. گرچه ویندوز ایکس‌پی در دو نسخه Home و Professional به بازار عرضه شد، مایکروسافت دو نسخه OEM را نیز عرضه کرد: Tablet PC Edition و Edition نسخه‌های مربوط به عملکردهای نسخه‌های چهارگانه ایکس‌پی به گونه‌جیدی در چهار نسخه متعلق به ویستا ظاهر شده‌اند.

انتخاب سیستم‌عامل درست واقعاً راحت است. اگر از لحاظ سخت‌افزاری دارای حداقل تقاضاهای ویستا هستید، اگر علاقه‌ای به Aero-Interface ندارید، اگر نیازی به ارتباط با سرورهای ویندوز ندارید و همچنین با عملکردهای Media Center یا Tablet-PC سروکار ندارید، نسخه Home basic برای شما عالی خواهد بود.

با توجه به شرایط گفته شده، از ویستا و فواید زیاد آن لذتی نخواهید برد. اگر کمی بیشتر خرج کنید، می‌توانید صاحب Home Premium شوید که نه تنها دارای Aero است بلکه Media Center نیز در صفحه نمایشگر آن قابل مشاهده است و از این نسخه به بعد به عنوان ۶۴ بیتی نیز وجود خواهد داشت.

اگر احتیاج به ارتباط با یک Windows Server دارید، لازم است دارای domain Business Edition باشد. اگر به Business Center و عملکردهای Ultimate Edition نیازمندید باید را انتخاب کنید. این نسخه واقعاً تمامی عملکردهای موجود در ویستا را دارا است.

ادامه دارد...

پس از ویستا منتظر چه

چیزی باشیم؟

هنوز طلاعات زیادی در مورد نسخه بعدی وجود ندارد اما به گفته بعضی‌ها Blackcomb نام را به آن داده‌اند و قرار است با نام Vienna

عرضه شود. این نام که از طرف مایکروسافت انتخاب شده است مخفف از نام شهرهای مختلف در دنیاست. اینگونه که Wikipedia نیز خبر داده است قرار است نسخه جدید باز هم شباختهایی به ویندوز ایکس‌پی داشته باشد. گفته شده است که صفحه ظاهری این نسخه کاملاً جدید بوده و حتی از تکنولوژی Sandbox در آن بهره گرفته شده است. اینکه این

سیستم‌عامل کی عرضه می‌شود را هنوز کسی نمی‌داند. اما بنا به گفته‌های استیو بالمر، مدیر اجرایی ارشد مایکروسافت، قرار است که فاصله ۵ ساله ما بین عرضه دو سیستم‌عامل دیگر تکرار نشود. پس این امکان وجود دارد که Vienna تا سال ۲۰۱۲ به بازار ارائه شود.



سرچش مسعودی

soroush.masoudi@gmail.com



۲۰ ویروس با بیشترین درجه انتشار در ماه آوریل سال ۲۰۰۷

Email-Worm. Win۳۲. Scano. gen - ۱۰	۲,۱۸ درصد
Trojan-Spy. HTML. Bankfraud. ra - ۱۱	۱,۹۳ درصد
Email-Worm. Win۳۲. Warezov. nf - ۱۲	۱,۸۰ درصد
Email-Worm. Win۳۲. Mydoom. l - ۱۳	۱,۵۸ درصد
Email-Worm. Win۳۲. Warezov. do - ۱۴	۱,۵۰ درصد
Email-Worm. Win۳۲. Mydoom. m - ۱۵	۱,۳۸ درصد
Email-Worm. Win۳۲. Zhelatin. dam - ۱۶	۱,۱۸ درصد
Email-Worm. Win۳۲. LovGate. w - ۱۷	۱,۱۴ درصد
Email-Worm. Win۳۲. Zhelatin. cs - ۱۸	۱,۰۹ درصد
Net-Worm. Win۳۲. Mytob. t - ۱۹	۱,۰۶ درصد
Email-Worm. Win۳۲. Zhelatin. cq - ۲۰	۰,۵۳ درصد

به نقل از سایت viruslist.com لیست ۲۰ ویروسی که در صدر بیشترین ویروسهای منتشر شده در ماه آوریل ۲۰۰۷ هستند، به شرح زیر است:

توجه: عدد قرار گرفته در زیر هر یک از کدهای معروفی شده، درصد انتشار کد مربوطه را در ماه آوریل سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد.

Email-Worm. Win۳۲. NetSky. t - ۱

این کد مخرب ۱۴ درصد از مجموعه کل ویروس‌های مخرب پخش شده را در بر داشته است.

Email-Worm. Win۳۲. Warezov. ms - ۲

این کد مخرب ۳۵/۱۲ درصد از مجموعه کل ویروس‌های مخرب پخش شده را در بر داشته است.

Email-Worm. Win۳۲. NetSky. q - ۳

این کد ۱۵/۱۲ درصد ویروس‌های مخرب در ماه آوریل را تشکیل داده است.

Email-Worm. Win۳۲. Bagle. gt - ۴

این کد ۰/۱۰ درصد کدهای مخرب پخش شده را در بر داشته است.

Trojan-Spy. HTML. - ۵

Bankfraud. ri

این کد ۷۳/۷ درصد کدهای مخرب پخش شده را در بر دارد.

Worm. Win۳۲. Fees. - ۶ gen

۰,۵۳ درصد

Net-Worm. Win۳۲.

Mytob. c - ۷

۴,۰۴ درصد

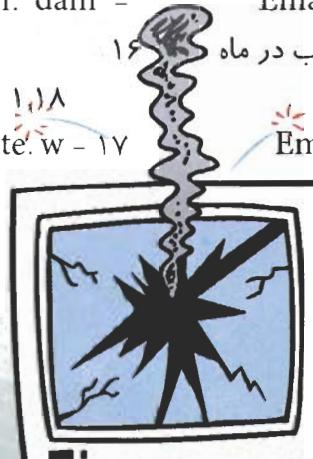
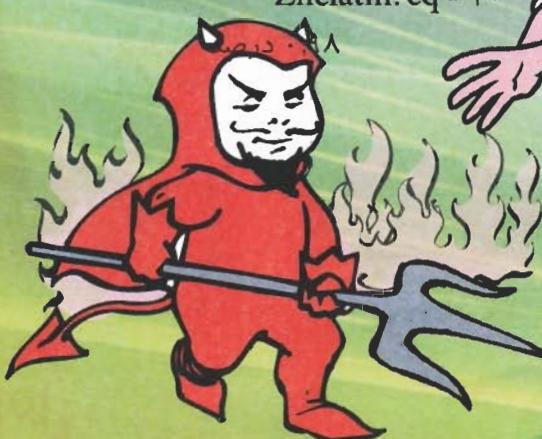
Email-Worm. Win۳۲.

NetSky. aa - ۸

۳,۰۵ درصد

Email-Worm. Win۳۲. NetSky.

b - ۹



لشکر

دوباره جمعه‌ای رد شد، دعا کن



دعا کن هر گلی پرپر نمیرد
کسی با چشمهای تر نمیرد
دوباره جمعه‌ای رد شد، دعا کن
دلم تا جمعهٔ دیگر نمیرد

تو که در دستهایت ذوالفقار است
دلت، جاری؛ نگاهت، بی قرار است
بیا آزاد کن آن وسعتی را
که پشت سیمهای خاردار است

قیسم کن، خدا را منتشر کن
بهار آشنا را منتشر کن
بیا با ذوالفقار دادخواهی
پیام کربلا را منتشر کن!

دل ما و غم سرخ حسینی
دوباره ماتم سرخ حسینی
سوار پر خروش دادگستر!
بیا با پرچم سرخ حسینی

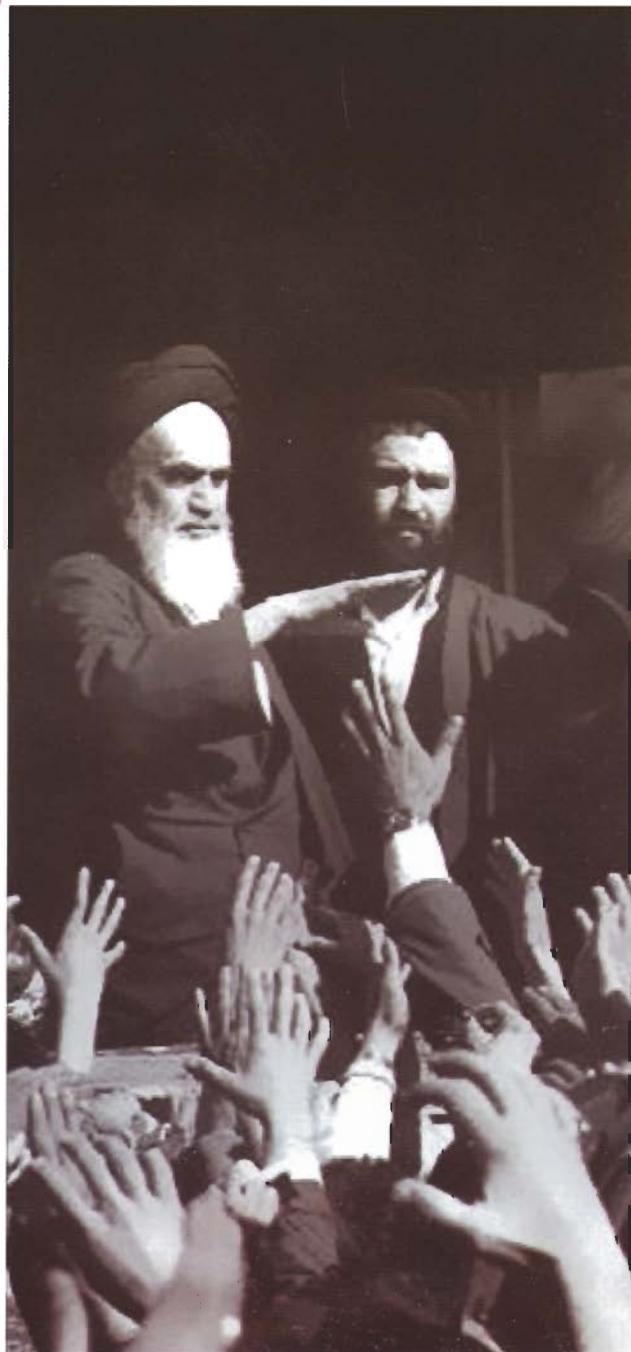
۱۱۸

۸۶/۱۴/۱۲

۱۱۹

سید حبیب نظاری

دوست



از بیکران تو می‌ترسم
ای دوست
موج نوازشی...

